

بررسی ادعای صحت حدیث وصیت*

حبیب توحید^۱

چکیده

روایتی درباره وصیت شب رحلت پیامبر ﷺ در کتاب الغیبة طوسی وارد شده و در آن علاوه بر دوازده امام، از دوازده مهدی هم سخن به میان آمده و احمد بن اسماعیل بصری با توجه به دوازده مهدی یاد شده، خود را به عنوان اولین مهدی معرفی کرده و برای اثبات ادعای خود به این حدیث استناد کرده و با توجه به شهادت طوسی در نقل تعدادی حدیث از خاصه که حدیث مورد بحث هم یکی از آنهاست، آن را صحیح‌السند دانسته است، در حالی که شهادت طوسی به این معنا نیست که راویان این دسته از روایات و از جمله روایت وصیت شیعه امامی هستند، چون سه شیعه غیر امامی و حداقل شش راوی عامی‌المذهب در سند این روایت‌ها وجود دارد، از طرفی مذهب تعدادی از راویان حدیث وصیت هم معلوم نیست، بنابراین با وجود شش راوی عامه و سه شیعه غیر امامی و یک امامی فاسد‌المذهب، نمی‌توان به اعتبار شهادت طوسی قائل به خاصه و شیعه امامی بودن راویان حدیث وصیت شد.

واژگان کلیدی: طوسی، حدیث وصیت، احمد بصری، ناظم‌العقلی، ضعف سند.

* تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۱۲

۱. پژوهشگر مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم، ایران (tohidallah110@gmail.com).

مقدمه

چند سالی است جریان یمانی با ادعاهای گوناگونی توسط شخصی به نام احمد بن اسماعیل بصری به وجود آمده که مهم‌ترین دست‌آویز آنها روایت موسوم به وصیت در کتاب الغیبه طوسی است، یکی از ادعاهای مهم احمد ادعای وصایت امام مهدی علیه السلام است، او برای اثبات این ادعای به روایت ضعیف وصیت استناد کرده و برای اثبات اعتبار روایت ادعاهای مختلفی کرده مثل:

۱. ادعای صحت روایت؛
۲. جریان اصالة العدالة در راویان وصیت؛
۳. استدلال به قرائن صحت؛
۴. ادعای تواتر روایت وصیت (ر.ک: المغربی، ۱۴۳۴ق: ۲۶-۳۰؛ ابوحسن، ۲۰۱۳م: ج ۲، ۱۱۱-۱۱۵).

حال سؤال این است که آیا راویان سند حدیث یاد شده ثقه و امامی هستند و حدیث صحیح است؟

هدف تحقیق

در این تحقیق نادرستی ادعای اول بصری و برخی هوادارانش مبنی بر تشیع راویان وصیت بررسی شده است و در تحقیق دیگری نادرستی دومین ادعای او را مورد بحث قرار دادیم.

ضرورت تحقیق

از آن‌جا که مقاله یا کتابی که به تفصیل در رد اثبات ضعف سند وصیت نوشته شده باشد یافت نشد، برای همین اقدام به نوشتن تحقیق حاضر گردید.

بررسی ادعای تشیع راویان وصیت با استناد به کلام طوسی

۱. احمد بصری گفته است:

سند وصیت صحیح است، چون طوسی رضی الله عنه شهادت داده که راویان وصیت از خاصه و شیعه امامیه‌اند و شما در رجال بر سخن طوسی اعتماد می‌کنید، آیا سخن او این‌جا برای شما بی‌ارزش است؟ یا این که هوی و هوس شما را بر زمین زده است؟

برای اثبات آن‌که راویان حدیث وصیت شیعه هستند، همین کافی است که طوسی روایت وصیت را در ضمن روایات خاصه آورده است (المغربی، ۱۴۳۴ق: ۲۶؛ ابوحسن، ۲۰۱۳م: ج ۲، ۱۱۱-۱۱۳).

۲. عقیلی گفته است:

ان رواة الوصیة قد صرح الشيخ الطوسی - مع عدة روايات - بأنها مرویة عن طرق الخاصة أی ان روايتها شیعة إمامیة، ولو كان فیها راوی واحد غیر إمامی لما أدرجها علی أنها عن طرق الخاصة، لان صفة السند تتبع حال أحسن رواته... فهم أی رواة الوصیة شیعة إمامیة، ولم یقال فیهم أی ذم أو قدح، إذن فسند رواية الوصیة من صنف القوى علی اقل تقدیر، ولا یمكن وصفه بالضعف أبداً (العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۴۴).

نقد و بررسی

الف) شکی نیست که طوسی یکی از استوانه‌های رجال و مورد اعتماد علما در این فن است، اما این بدان معنا نیست که مطلقاً سخنان او را پذیرفته و با او معامله معصوم کنند، نقد برخی از آراء رجالی او از طرف علمای شیعه در طول تاریخ شاهد این مدعاست. پس این سخن که (شما در رجال بر سخن طوسی اعتماد می‌کنید، آیا سخن او این جا برای شما بی ارزش است؟ یا این که هوی و هوس شما را بر زمین زده است؟)، تهمت زدن به علمای شیعه و مغالطه و نشانه استیصال و تهی بودن فرد از استدلال است، آیا تلاش برای اثبات اعتبار روایتی ضعیف به هر قیمت ممکن و بدون رعایت موازین صحیح رجالی تبعیت از هوی و هوس است یا بررسی علمی یک ادعا و رد آن با استدلال و برهان؟

ب) طوسی ۱۱ روایت از عامه و ۱۴ روایت از خاصه درباره ائمه دوازده گانه علیهم السلام آورده که یکی حدیث وصیت است و گفته است:

اگر بگویند خبرهایی که بر صحت شان استدلال شد، خبر واحدند و علم آور نیستند، گوئیم دلیل صحت آنها: ۱. نقل متواتر و نسل به نسل آنها از طرف شیعه است؛ ۲. نقل عامه دلالت دارد که خداوند آنها را مسخر به نقل کرده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۵۶-۱۵۷).

ممکن است گمان شود که طوسی در بیان اشکال و جواب فوق به صدد اثبات صحت روایات مورد اشاره است، اما چنین نیست، چون نقل مخالفین را که علم آور است، به عنوان دلیل صحت ذکر کرده است، پس منظورش از صحت، مطابقت با واقع است یعنی چون روایت‌های امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام متواتر است، پس قطع به صدورشان داریم، در نتیجه مطابق واقع است بنابراین مراد صحت اصطلاحی به معنای عادل و امامی بودن راویان نیست.

ج) یکی از روایت‌های مجموعه «فأما ما روی من جهة الخاصة» (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱ق:

۱۳۷)، حدیث نهم است که درباره ذکر فضائل ائمه علیهم السلام در شب معراج است و علاوه بر الغیبه در دو منبع دیگر شیعی یعنی مقتضب الاثر جوهری و مائة منقبة ابن شاذان به این صورت نقل شده‌اند:

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سَيِّدَانَ الْمُؤَصِّلِيُّ الْمَعْدَلِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيُّ الْأَمَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الرَّيَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلَامَ بْنَ أَبِي عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَى (جوهری، ۱۳۸۷: ش: ۱۹).

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ سَيِّدَانَ الْمُؤَصِّلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ [مُحَمَّدِ الْخَلِيلِيِّ الْأَمَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا] مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ مُسْلِمٍ (قَالَ حَدَّثَنِي) عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَلَامٌ عَنْ أَبِي سَلَمَى... (ابن شاذان، ۱۴۰۷: ق: ۳۷).

نویسنده مقتضب الاثر که متوفای ۴۰۱ ق است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵: ش: ۸۶، ش: ۲۰۷) و ۵۹ سال جلوتر از طوسی (م ۴۶۰ ق) وفات کرده است، در مقدمه کتابش تصریح کرده که روایت فوق را از طریق عامه نقل کرده است (ر.ک: جوهری، ۱۳۸۷: ش: ۱).

هم‌چنین ابن شاذان، که از مشایخ طوسی و نجاشی بوده. (ر.ک: طوسی، ۱۴۲۰: ق: ۶۳)، در مقدمه کتابش تصریح کرده که همه روایت‌های کتاب از طریق عامه است (ر.ک: ابن شاذان، ۱۴۰۷: ق: ۱۸).

بنابراین دو راوی صاحب کتاب شیعه که یکی معاصر طوسی و دیگری ۵۹ سال مقدم بر او هستند، در کتاب خود بر عامی بودن حدیث معراج که طوسی ادعا کرده از خاصه است، شهادت داده‌اند.

چنان‌که موفق بن احمد حنفی خوارزمی (متوفای ۵۶۸ ق) (ر.ک: خوارزمی، ۱۴۲۳: ق: ۱، ۱۴۶، الفصل السادس، ح ۲۳) به نقل از ابن شاذان نقل کرده است و ابن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) (ر.ک: ابن طاووس الحلی، ۱۳۹۹: ق: ۱۷۳، ش: ۲۷۰) و حموی شافعی (متوفای ۷۳۰ ق) (ر.ک: الحموی الشافعی، ۱۴۰۰: ق: ۲، ۳۱۹) و قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴ ق) (قندوزی، ۱۴۲۲: ق: ۳، الباب الثالث و التسعون، ۳۸۰، ح ۲) هر سه به نقل از خوارزمی روایت ابن شاذان را نقل کرده‌اند و صاحب غایة المرام (متوفای ۱۱۰۷ ق) یک جا در کتابش به عنوان حدیث عامی روایت ابن شاذان را آورده (ر.ک: بحرانی، ۱۴۲۲: ق: ۱، الباب الثامن، ۷۲) و در سه جای دیگر باز همین حدیث را به عنوان حدیث عامی از قول خوارزمی از ابن شاذان نقل

کرده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ۱۰۲، ح ۴؛ ۱۰۳، ح ۵؛ ج ۲، ۲۵۶، ح ۳۹). هم چنین حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ق) هم روایت فوق را از کتاب ابن طاووس نقل کرده و قائل شده که روایت را از رجال مذاهب اربعه نقل کرده است: (ر.ک: الحر العاملی، ۱۳۸۴ق: ۳۱۲) و علاوه بر آن روایت وصیت را هم عامی دانسته است (ر.ک: الحر العاملی، ۱۳۸۰ش: ۳۶۸).

تستری گفته نقل [حدیث معراج] با وصف و من الخاصه از وهمیات شیخ است چون رجالش عامی بوده و اخطب خوارزمی آن را نقل کرده است (ر.ک: تستری، ۱۴۲۲ق: ج ۱۱، ۳۵۴). چنان که از قول اردبیلی درباره طوسی گفته به خاطر عجله دینی اشتباه های زیادی از او آشکار شده، مثل ذکر روایت ها در غیر محل شان و خلط راوی به غیرش (ر.ک: تستری، ۱۴۲۲ق: ج ۱۲، ۳۹۳).

پس اگرچه طوسی حدیث معراج را از خاصه دانسته، اما طبق نقل جوهری و ابن شاذان، روایت عامی است. چنان که موفق خوارزمی و حموی شافعی و قندوزی از علماء و رجال یون اهل سنت، در کتاب های شان همین روایت را نقل کردند و ابن طاووس و حر عاملی و تستری هم روایت را عامی دانسته اند.

۵) عبارت «فأما ما روی من جهة الخاصة»، برخلاف ادعای بصری و عقیلی، به معنای شیعه امامی بودن تک تک راویان آن گروه روائی و روایت وصیت نیست، چنان که «فَمِمَّا رُوِيَ فِي ذَلِكَ مِنْ جِهَةِ مُخَالِفِي الشَّيْعَةِ» (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۲۷)، که شیخ طوسی در آن بخش فضائل ائمه عليهم السلام را از طریق عامه نقل کرده، به معنای عامی بودن تک تک راویان آن روایت ها نیست، زیرا فقط در سند روایت اول این دسته اسم سه راوی شیعه وجود دارد (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۲۸):

۱. أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الشُّجَاعِيِّ الْكَاتِبِ: ثقة امامی است (النجاشی، ۱۴۱۶ق: ۳۸۳).

۲. ابن ابی زینب: صاحب الغيبة نعمانی از راویان بزرگ شیعه است (همان).

۳. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوْنٍ: او دارای کتب و کثیر السماع و الروایه است و طوسی از او

اجازه نقل روایات داشته و درباره اش ترحم دارد و شیخ روائی نجاشی بوده، برای همین خوبی او را ثقة دانسته است، بنابراین از علمای شیعه و ثقة بوده است (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش: ج ۲، ۱۵۲، رقم ۶۵۵).

بنابراین محتمل است معنای کلام طوسی این باشد که اصل نقل این روایات از طریق عامه است، اگرچه در قرون بعدی برخی از راویان شیعه هم به مجموعه روایت کنندگان اضافه

شده‌اند.

هم‌چنین «فأما ما روى من جهة الخاصة» به این معنا نیست که همه راویان این مجموعه شیعه امامی هستند چون راوی غیر امامی و حتی عامی هم در بین آنها وجود دارد، راویان شیعه غیر امامی عبارتند از:

۱. وهیب بن حفص: در سند روایت سوم این مجموعه واقع شده و واقفی مذهب است و خاصه به معنای شیعه امامیه نیست (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ج ۲، ۲۳۶؛ زنجانی، ۱۴۱۹ق: ج ۸، ۲۴۷۶).

۲. زیاد بن المنذر ابوالجارود: در سند روایت دوم این مجموعه واقع شده و طوسی او را زیدی مذهب و از رئیسان این مذهب دانسته است (ر.ک: طوسی، ۱۴۲۰ق: ۲۰۴).

۳. الحسن بن سماعه: در سند روایت دوازدهم این مجموعه واقع شده و کشی او را واقفی دانسته است (ر.ک: کشی، ۱۴۹۰ق: ۴۶۹).

و اما سند حدیث نهم این مجموعه یا حدیث معراج که ۶ راوی عامه دارد، این‌گونه است:

وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلْعُكُبَرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَمَّادِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِي قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْمُتَمَدَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُسْلِمٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ سَلَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ سَمِعْتُ لَيْلَةَ أُشْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْغَزِيْرُ جَلَّ سَنَاؤُهُ... (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۴۷).

۱. ابوسلمی راعی النبی ﷺ: این راوی شیعه نیست، چون افراد معینی از اصحاب مثل مقداد و سلمان و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر در زمان رسالت با عنوان شیعه علی عليه السلام شناخته می‌شدند، چنان‌که در فرق الشیعة (ر.ک: نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۱۸) و اعیان الشیعة (ر.ک: امین عاملی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ۱۹) به آن تصریح شده است و چون نام ابوسلمی در بین آن افراد خاص نیست و در هیچ کتابی از او به عنوان شیعه علی عليه السلام نام برده نشده است، پس صرفاً صحابی عامی بوده و نمی‌توان او را خاصه دانسته و شیعه به حساب آورد.

۲. «سلام»: این راوی هم در الغیبه و هم در مائة منقبة «سلام» ذکر شده و در مقتضب الأثر با عنوان «سلام بن ابی عمره» ذکر شده و بعدش «قال سمعت اباسلمی» دارد (ر.ک: جوهری، ۱۳۸۷ش: ۱۰). ظاهراً اشتباهی در ضبط این راوی در سند مقتضب الأثر رخ داده، چون «سلام بن ابی عمره» در طبقه اصحاب امام باقر و امام صادق عليهما السلام است (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ج ۹، ۱۷۸). در حالی که علی القاعده سلام باید با امام حسن و امام حسین عليهما السلام هم طبقه باشد تا

بتواند از ابوسلمی نقل کند، اما هیچ راوی امامی که با عنوان سلام یا ابوسلام از ابوسلمی راعی النبى ﷺ به صورت مستقیم روایت شنیده و نقل کند، وجود ندارد، اما در میان راویان عامه شخصی به نام «ابوسلام الحبشی الاسود» هست که اسمش ممتور است که از ابوالسلمی راعی النبى نقل حدیث می‌کند و عبدالرحمن بن یزید بن جابر هم مروی عنه اوست و شامی تابعی و از نظر رجالیون عامه ثقه است (ر.ک: المزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۸، ۴۸۴، ش ۶۱۷۲) و (ر.ک: العسقلانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰۶، ۲۶۲) و (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ۲۷۲)، بنابراین می‌توان گفت که «سلام» در الغیبه و «سلام بن ابی عمره» در مقتضب الاثر، همان ابوالسلام حبشی ممتور در منابع عامه است که از ابوسلمی راعی استماع خبر کرده و از راویان عامه و تابعی می‌باشد.

۳. عبدالرحمن بن یزید بن جابر: متوفای ۱۵۴ قمری: (واقدی، ۱۳۸۲ش: ج ۷، ۴۶۶)، در کتب رجالی شیعه اثری از نام او نیست و نمازی درباره‌اش گفته رجال شیعه او را ذکر نکردند و برخی از روایات شریفش دلالت بر حسن او دارد (ر.ک: النمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ۴۲۵، ش ۷۸۱۲). اما رجال اهل سنت گفته‌اند که او از فقهاء بعد از صحابه و جزو تابعین بوده و از ابوسلام اسود ممتور هم نقل حدیث کرده است (ر.ک: المزی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۸، ۶، ش ۳۹۹۲؛ العسقلانی، ۱۴۰۴ق: ج ۶، ۲۶۶، ش ۵۸۱)، و ذهبی درباره او تعابیری مثل الامام، الحافظ، فقیه الشام به کار برده (ر.ک: الذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۱۷۶-۱۷۷، ش ۵۷)، بنابراین عبدالرحمن بن یزید بن جابر هم نه تنها از راویان بلکه از علما و فقهای عامه می‌باشد.

۴. زیاد بن مسلم: این راوی در نقل طوسی و ابن شاذان زیاد بن مسلم است، اما مجلسی و نمازی در نقل از الغیبه نام این راوی را الذبال بن مسلم، (ر.ک: المجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۶، ۲۶۱؛ النمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ۱۲۱) و حر عاملی هم در نقل از الغیبه او را الزبال بن مسلم ذکر کرده است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۱۲۵)، اما مامقانی ریان بن مسلم را مهممل دانسته و علمای رجال او را ذکر نکردند (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ق: ج ۲۷، ۴۰۴) و الزبال بن مسلم هم جزو اسماء مجهول الذاتی است که در هیچ کتاب رجالی شیعی یا اهل سنت ذکر نشده و الذبال بن مسلم هم تنها در نقل نمازی ذکر شده است.

در منابع رجالی شیعه تنها دو عنوان زیاد بن ابی عتاب و زیاد بن ابی غیاث ذکر شده که اسم پدر در هر دو مسلم است و شیخ زیاد بن مسلم ابوغیاث الکوفی را در رجالش از اصحاب امام صادق علیه السلام دانسته خوینی او را دارای کتاب دانسته و گفته زیاد بن ابی عتاب وجود خارجی نداشته (ر.ک: خوینی، ۱۳۷۲ش: ج ۸، ۳۱۵)، وحید بهبهانی هم در تعلیقه بر منتهی المقال این دو عنوان را متحد دانسته (حائری، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۲۷۳) و مامقانی گفته اگر چه او امامی است

اما از جهت وثاقت مجهول می‌باشد (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ق: ج ۲۹، ۵۲، ش ۱۸۷).

اما نکته مهم این که در هیچ کتابی از عامه یا خاصه غیر از حدیث معراج، زیاد بن مسلم از عبدالرحمن بن یزید بن جابر نقل نکرده است و معلوم هم نیست که او همان زیاد بن مسلم ابوغیاث الکوفی شیعی باشد، ولی اسم یک راوی شبیه به زیاد بن مسلم به نام الولید بن مسلم از عبدالرحمن بن یزید بن جابر نقل روایت کرده است (ر.ک: الذهبی، ۱۹۶۳م: ج ۲، ۵۹۸). چنان که ذهبی و ابن عساکر هم گفته‌اند که ابوسلام الاسود مروی عنه عبدالرحمن و الولید بن مسلم راوی اوست (ر.ک: الذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۱۷۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۳۶، ۴۸، ش ۳۹۸۹)، بنابراین به قرینه اشتراک در راوی که در سلیمان بن احمد خواهد آمد و مروی عنه و اشتراک در اسم پدر (مسلم) و اختلاف در ضبط نام این راوی بین زیاد و الزبال و الذبال و الریان و شباهت نوشتاری این نام‌ها با الولید، احتمال قریب به یقین در نام این راوی تصحیفی رخ داده و نام واقعی او الولید بن مسلم است که از راویان عامه و بلکه از علمای بزرگ عامه است، چون ذهبی از او به الامام و عالم اهل الشام و الحافظ یاد کرده است (ر.ک: الذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۹، ۲۱۱، ش ۶۰).

۵. سلیمان بن احمد: در ضبط نام این راوی هم اختلاف وجود دارد، طوسی و جوهری و ابن شاذان و حر عاملی (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۱۲۴، ح ۳۷۴) سلیمان بن احمد ذکر کرده‌اند و ابن طاووس از خوارزمی و او به سند خود از ابن شاذان سلیمان بن محمد ذکر کرده‌اند (ر.ک: ابن طاووس الحلّی، ۱۳۹۹ق: ۱۷۳، ش ۲۷۰؛ بحرانی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ۱۰۴ و ۱۲۹؛ ج ۳، ۵۹؛ ج ۷، ۷۷). برخی هم سلمان بن محمد (الحر العاملی، ۱۳۸۴ق: ۳۱۲؛ بحرانی، ۱۴۲۲ق: ۲-۲۵۶) و برخی سلیم بن محمد ذکر کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۲۲ق: ج ۷، ۸۸)، چنان که خوارزمی و حموی هم سلمان بن محمد ذکر کردند (خوارزمی، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ۱۴۶، ح ۲۳؛ الحموی الشافعی، ۱۴۰۰ق: ج ۲، ۳۱۹، ح ۵۷۱)، شاید به خاطر همین آشفتگی مامقانی او را مهمل و مصحّف الاسم و اسم الاب دانسته است (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ق: ج ۳۳، ۲۶۱، ش ۵۹۰).

در کتب رجال شیعه تنها یک راوی به نام سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی ذکر شده که ساکن اصفهان بوده و صدوق با او مکاتبه داشته است (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ۲۴۵، رقم ۵۴۱۸؛ صدوق، ۱۴۰۰ق: ۳۴۶، ح ۴، ۴۳۵، ج ۲، ص ۵۰۱ و ۱۸ و...). از طرفی سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر ابوالقاسم اللخمی طبرانی متولد ۲۶ (ر.ک: الطبرانی، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ۳)، عالم معروف اهل سنت و صاحب سه معجم الکبیر، الاوسط و الصغیر بوده و با صدوق (م

۳۸۶ق) همدوره بوده و طبق نقل ابن عساکر ۳۰ سال آخر عمرش ساکن اصفهان بوده و در سال ۳۶۰ق آنجا وفات کرده است (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۲۲، ۱۶۵، رقم ۲۶۴۳).
مامقانی این راوی را همان طبرانی و عالم معروف اهل سنت دانسته که صاحب سه معجم کبیر، اوسط و صغیر است (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ق: ج ۳۳، ۲۳).

بررسی

طبرانی با سه واسطه از «عبدالرحمن بن یزید بن جابر» و او از «ابوسلمی راعی» در موارد متعدد نقل کرده است (ر.ک: الطبرانی، ۱۹۹۶م: ج ۱، ۳۵۸؛ ۱۴۲۷ق: ج ۲۲، ۳۴۸؛ الطبرانی، ۱۴۱۳ق: ۴۷۹)، در صورتی که در حدیث معراج تنها به واسطه «زیاد بن مسلم» از «ابن جابر» نقل کرده و با توجه به وفات ابن جابر در ۱۵۴ قمری (واقدی، ۱۳۸۲ش: ج ۷، ش ۴۶۶) و ولادت طبرانی در ۲۶۰ قمری و این که او در ۳۰ سالگی حدیث شنیده (الذهبی، ۱۹۶۳م: ج ۲، ش ۳۴۲۳)، واسطه شدن سه راوی از سال ۱۵۴ تا ۲۹۰ بین طبرانی با ابن جابر طبیعی است و امکان نقل توسط یک راوی بعید است، ضمن این که در موارد زیادی هم طبرانی به دو واسطه از الولید بن مسلم نقل کرده که واسطه قبل از ولید نامش سلیمان بن احمد الواسطی است (ر.ک: الطبرانی، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ۲۹؛ ج ۵، ۸۶؛ ج ۱۱، ۶۵ و ۲۱۳؛ ج ۱۹، ۳۶۸-۳۶۹ و ۳۸۵ و...).

این سلیمان بن احمد الواسطی همان سلیمان بن احمد بن محمد بن سلیمان بن حبیب ابومحمد الجرشى اهل دمشق است که ساکن واسط بوده و از الولید بن مسلم و او از عبدالرحمن بن یزید بن جابر نقل روایت کرده است (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۲۲، ۱۷۰، ش ۲۶۴۴؛ ج ۳، ۶۳، ۲۷۴، ش ۸۰۴۶) و از او با عنوان سلیمان بن احمد الواسطی صاحب الولید بن مسلم (ذهبی، ۱۹۶۳م: ۲-۱۹۴) و سلیمان بن احمد الجرشى الواسطی (ر.ک: ابن ماکولا، بی تا: ۶-۲۳۱) نام برده شده است و سال ولادتش صفر (۱۴۰ق) و وفاتش (۲۲۴ق) بوده است (ر.ک: ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ۸-۲۷۶).

چنان که در سند روایتی از عامه نام چهار راوی از ولید بن مسلم و در دیگری نام پنج راوی از سلیمان بن احمد الواسطی تا ابوسلمی راعی این چنین وارد شده است:

وحدثنا سليمان بن أيوب بن حذلم الدمشقي وجعفر بن محمد الفريابي قالانا ثنا سليمان بن عبدالرحمن قالانا ثنا الوليد بن مسلم ثنا عبدالرحمن بن يزيد بن جابرو عبد الله بن العلاء بن زبير قالانا ثنا ابوسلام قال حدثني ابوسلمى راعى رسول الله ﷺ قال سمعت رسول الله ﷺ يقول يخ بخ لخمس ما أثقلهن في الميزان... (الطبرانی، ۱۴۲۷ق: ج ۲۲، ۳۴۸).

(حدثنا) عمرو بن محمد بن منصور العدل ثنا علي بن عبدالعزيز ثنا سليمان بن أحمد الواسطي ثنا الوليد بن مسلم ثنا عبدالرحمن بن يزيد بن جابر حدثني ابوسلام الأسود حدثني أبوسلمى راعى رسول الله ﷺ ولقيته فى مسجد الكوفة قال سمعت رسول الله ﷺ يقول بخ بخ بخمىس... (النيسابورى، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۶۹۲، ح ۱۸۸۵).

بنابراین سخن مامقانی در اتحاد این راوی با طبرانی صحیح نمی باشد و سلیمان بن احمد در سند حدیث معراج، سلیمان بن أحمد الجرشى الواسطی است که از راویان عامه می باشد.

۶. محمد بن صالح الهمدانی: عقیلی این راوی را وکیل امام عسکری و امام مهدی علیه السلام دانسته که سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری از او نقل کرده اند (العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۱۲۹).

بررسی: به نظر می رسد در ضبط نام این راوی هم تصحیف صورت گرفته و این راوی نمی تواند همان وکیل ناحیه مقدسه باشد. قرائتی این احتمال را تقویت می کند که عبارتند از:

۱. این راوی تنها در نقل طوسی و جوهری با عنوان محمد بن صالح الهمدانی ذکر شده است و در نقل ابن شاذان و سایر نقل ها اعم از منابع شیعه و سنی محمد بن صالح ذکر شده است؛
۲. در هیچ منبع شیعی یا اهل سنت غیر از نقل مذکور، محمد بن صالح الهمدانی از سلیمان بن احمد نقل نکرده است؛

۳. احمد بن محمد الخلیلی در نقل طوسی و جوهری فقط در همین حدیث معراج، از محمد بن صالح الهمدانی نقل کردند؛

۴. سلسله تصحیف هایی که در نام های سلام و ولید بن مسلم و سلیمان بن احمد انجام شده است، تصحیف در نام این راوی را هم تقویت می کند؛

۵. شهادت جوهری و ابن شاذان به عامی بودن روایت، احتمال دیگری برای تصحیف در نام این راوی و عامی بودن او مثل بقیه را تقویت می کند؛

۶. در بین راویان شیعه ۹ راوی به نام محمد بن صالح وجود دارد که از بین آنها: ۱. محمد بن صالح الحلبي از صحاب امام باقر علیه السلام است؛ ۲. محمد بن صالح بن مسعود؛ ۳. محمد بن صالح بن معاویه از اصحاب امام صادق علیه السلام هستند؛ ۴. محمد بن صالح که از عبدالله بن هلال نقل می کند که از اصحاب امام صادق علیه السلام است؛ ۵. محمد بن صالح الخثعمی؛ ۶. محمد بن صالح الارمنى از اصحاب امام عسکری علیه السلام هستند؛ ۷. محمد بن صالح بن محمد الهمدانی الدهقان که وکیل ناحیه مقدسه است؛ ۸. محمد بن صالح ابوالحسین که شیخ روائی عمرو بن خالد المخزومی است و عمرو از مشایخ صدوق می باشد؛ ۹. محمد بن صالح السیبی که شیخ حر گفته

او از ابن طاووس نقل می‌کند (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۷، ۱۹۳). از بین این ۹ راوی شماره‌های ۱، ۲، ۳ و ۴ معاصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام بودند و شماره‌های ۵، ۶، ۷ و ۸ معاصر امام عسکری علیه السلام بوده و بخشی از اوائل غیبت صغری را درک کردند، بنابراین از آن جا که سلیمان بن أحمد الجرشى الواسطی (متولد ۱۴۰ق و متوفای ۲۲۴ق) معاصر امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده و دو سال از زمان امامت امام هادی علیه السلام را درک کرده، پس هیچ‌کدام از راویان مذکور امکان نقل مستقیم از سلیمان بن احمد جرشى را ندارند. اما در بین راویان عامه شخصی به نام محمد بن صالح الواسطی البطحی هست که از مالک بن انس نقل می‌کند (ر.ک: الخطیب البغدادی، ۱۹۹۷م: ج ۲، ۴۳، ش ۹۵) و مالک در سال ۹۳ق متولد شده و در ۱۷۹ق وفات کرده است. (ر.ک: ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ۷ - ۴۵۹) ابن حبان هم گفته اهل عراق از محمد بن صالح روایت نقل کردند (ر.ک: ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۹، ۵۵). بنابراین چون محمد بن صالح الواسطی با سلیمان بن احمد الواسطی (متولد ۱۴ق و متوفای ۲۲۴ق) معاصر و همشهری بودند، احتمال این که محمد بن صالح در حدیث معراج همان واسطی بطیخی باشد، بسیار زیاد است و طبق این احتمال قوی این راوی هم از راویان عامه می‌باشد.

نتیجه: روایاتی که طوسی ذیل عنوان فاما ما روی من جهة الخاصة آورده است، به معنای شیعه امامی بودن تک‌تک راوی‌ها در سند آن روایت‌ها نیست، چون در این مجموعه وهیب بن حفص و حسن بن سماعه واقفی و ابوالجارود زیدی جارودی و حداقل شش راوی سنی مذهب وجود دارد، پس نه تنها امامی بودن هرکدام از راویان این مجموعه که حدیث وصیت هم یکی از آنهاست، با دلیل ثابت نشده، بلکه دلیل برخلاف وجود دارد، پس به صرف استناد به کلام طوسی نمی‌توانیم آن راویان را شیعه بدانیم چنان که احمد بصری چنین اشتباهی مرتکب شده و گفته است:

أَنَّ الْوَصِيَّةَ سَنَدُهَا صَحِيحٌ وَأَنَّهٗ يَكْفِي شَهَادَةَ الشَّيْخِ الطُّوسِيِّ لِرَوَايَتِهَا بِأَنَّهُمْ مِنَ الْخَاصَّةِ
أَيُّ مِنَ الشِّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ... وَيُمْكِنُ مَرَاجَعَةُ كِتَابِ ائْتِصَارِ الْوَصِيَّةِ لِلشَّيْخِ نَاطِمِ حَفْظِهِ
اللَّهِ فِي إِثْبَاتِ أَنَّ رِوَاةَ الْوَصِيَّةِ شِيعَةً بِالتَّفْصِيلِ (المغربى، ۱۴۳۴ق: ۲۶-۲۹).

بررسی رجال سند وصیت

در بخش قبل بطلان ادعای تشیع راویان حدیث وصیت که به عبارت طوسی در *الغیبه* استناد شده بود، ثابت شد. لذا اصل عدم تشیع درباره راویان مجهول این گروه روائی که

حدیث وصیت هم جزو آنهاست جاری خواهد بود مگر دلیل خاصی بر تشیع ارائه شود. احمد و همفکرانش برای ارائه دلیل خاص بر تشیع روایت‌کنندگان حدیث وصیت کتاب‌ها و مقالاتی نوشته‌اند، که مهم‌ترین آنها کتاب *انتصار للوصیه عقیلی* است، این کتاب مورد توجه احمد بصری هم قرار گرفته و درباره آن چنین گفته است:

و يمكن مراجعة كتاب (انتصارا للوصية) للشيخ ناظم حفظه الله في اثبات ان رواة الوصية شيعة بالتفصيل (المغربى، ۱۴۳۴ق: ۲۷؛ ابوحسن، ۲۰۱۳م: ج ۲، ۱۱۳).

پس لازم است سند روایت وصیت را مورد بررسی قرار دهیم تا درستی یا نادرستی ادعای بصری و عقیلی در این بخش هم آشکار شود، طوسی سند حدیث وصیت این‌گونه ذکر کرده است:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْزُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمُوَصَّلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ... (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۳).

طوسی گفته است جماعتی که به واسطه آنها از بزوفری نقل می‌کند، احمد ابن عبدون و حسین بن عبیدالله است (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق: المشیخة، ۸۷؛ طوسی، ۱۳۹۰ق: المشیخة، ۳۴۲).

۱. احمد بن عبدون: این راوی ثقه است (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۵۲، ۲، رقم ۶۵۵).
۲. حسین بن عبیدالله: او غضائری و از ثقات است (خویی، ۱۳۷۲ش: ۷-۲۲، رقم ۳۴۹۰).
۳. حسین بن علی بن سفیان بزوفری: طوسی از او به بزرگی یاد کرده و نجاشی و حلی او را توثیق کردند (ر.ک: طوسی، ۱۴۲۷ق: ۴۲۳، رقم ۶۰۹۲؛ النجاشی، ۱۴۱۶ق: ۶۷، رقم ۱۶۲؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۱۵).

۴. علی بن سنان الموصلی العدل: عقیلی این راوی را شیعه و ثقه دانسته و گفته است:

۱. نمازی به خاطر نقل حدیث معراج توسط موصلی، آن را نشانه حسن و کمال او دانسته است؛

۲. اعتماد بزوفری جلیل ثقه در نقل روایت از موصلی موید دیگری بر وثاقت موصلی است؛

۳. موصلی به (العدل) توصیف شده و این صفت بر کسی اطلاق می‌شود که به عدالت و وثاقت و ورع و استقامت شناخته شود؛

۴. روایتی که نمازی هم به آن اشاره کرده و موصلی در آن گفته است: «لما قبض سیدنا أبو محمد الحسن بن علی العسکری صلوات الله علیهما...» این روایت دلالت دارد که علی بن سنان و پدرش از شیعیان و از ثابتین بر امام مهدی علیه السلام بوده‌اند؛ ۵. کجوری حدیث معراج را صحیح مسند دانسته، پس موصلی و ابن خلیل نزد او ثقة بوده‌اند، چون جزء سند هستند و در روایتی که یک راوی آن ضعیف باشد، حکم به ضعیف کل سند می‌شود.

سپس از این مقدمات نتیجه گرفته و گفته است:

إذن ف- [علی بن سنان الموصلی] شیعی، کامل، حسن؛ أی محتج بحدیثه، بل ثقة؛ حسب ما أفاده الكجوری علیه السلام، ومعتمد علیه حسب مبانی العلامة الحلی و بعض الأعلام المتقدمین، لعدم ورود ذم فيه أبداً (رک: العقیلى، ۱۴۳۲ق: ۵۱-۵۷ با تلخیص).

نقد و بررسی

یکم: اگر عبارت «تفید حسنه و کماله» در کلام نمازی به این معنا باشد که از مضمون یک روایت وثاقت و تشیع راوی آن اثبات می‌شود، چنین برداشتی مردود و همان دور باطلی است که در رجال به آن اشاره شده (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ج ۱، ۳۹) به این معنا که قبول مضمون روایت متوقف بر تشیع و وثاقت راوی و تشیع و وثاقت راوی هم متوقف بر قبول مضمون روایت باشد.

ضمن این که اگر ایشان درباره علی بن سنان الموصلی العدل به خاطر نقل حدیث معراج تعبیر «تفید حسنه و کماله» را به کار برده (ر.ک: النمازی، ۱۴۱۲ق: ج ۵، ۳۸۳، ش ۱۰۰۷۱) پس این مدح باید درباره بقیه راویان که عامی بودن تعدادی از آنها اثبات شد، باید صادق باشد که نیست، بنابراین تعبیر فوق نه وثاقت راوی را اثبات می‌کند و نه تشیع را.

دوم: هیچ رجالی بزوفری را جزو اصحاب اجماع به حساب نیاورده و نگفته از غیر ثقات نقل نمی‌کند. ضمن این که در مواردی از ضعف، و مجاهیل هم نقل کرده است که به برخی اشاره می‌شود.

الف) جعفر بن مازن الکاهلی: (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۵) و مامقانی درباره او گفته است مدحی که او را ملحق به حسن کند نیافتم (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ق: ج ۱۵، ۲۷۸).

ب) جعفر بن محمد المالک الفزاری: (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۱۶) آراء رجالی ها درباره او مختلف است، نجاشی او را ضعیف در حدیث و وضع کننده حدیث و روایت کننده از مجاهیل دانسته و ابن غضائری کذاب و متروک الحدیث دانسته و گفته همه عیوب ضعفاء در او جمع

است، طوسی او را ثقه دانسته و ضمناً در سلسله راویان تفسیر قمی هم واقع شده، خوبی گفته با وجود توثیق شیخ و علی بن ابراهیم که معارضند با تضعیفی که گذشت [از نجاشی و ابن غضائری]، نمی‌توان حکم به وثاقت او کرد (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ ش: ج ۵، ۸۹).

ج) حمید بن راشد: (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۱۳۳) مامقانی گفته اگرچه از کلام شیخ امامی بودن او استفاده می‌شود اما حالش مجهول است (ر.ک: مامقانی، ۱۴۳۱ ق: ج ۲۴، ۳۱۸).

د) قاسم بن الربیع الصحاف: (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۳۱۶) ابن غضائری او را ضعیف در حدیث و عالی دانسته و علامه در قسم ضعفاء و ابن داود در قسم مجروحین و مجهولین و جزائری در قسم ضعاف آوردند و مجلسی او را تضعیف کرده و بهبودی در ضعفاء ذکر کرده و خوبی به خاطر شهادت علی بن ابراهیم وثاقتش را استظهار کرده اما توثیق عام قمی معارض است با تضعیف خاص و صریح ابن غضائری و طبق قاعده خاص بر عام مقدم است (ر.ک: ساعدی، ۱۴۲۶ ق: ج ۳، ۴۳).

بنابراین اعتماد بزوفری به نقل علی بن سنان الموصلی وثاقت موصلی را اثبات نمی‌کند. سوم: صاحب قاموس الرجال به خاطر تعبیر «العدل» احتمال عامی بودن الموصلی را داده و گفته است: «فیستشمن من وصفه بالعدل عامیته» (ر.ک: شوشتری، ۱۴۱۰ ق: ج ۷، ۴۷۷)، چنان که خوبی نیز چنین احتمالی داده و عقیلی به او خوبی کرده و مطالبه دلیل نموده و در نقض به ادعای خوبی راویانی از شیعه ذکر کرده که تعبیر «العدل» درباره آنها هم استعمال شده و از آن تشیع موصلی را نتیجه گرفته است (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ ق: ۵۲)، در حالی که چون موصلی از مشایخ صدوق است، برای همین خوبی از وصف العدل احتمال عامی بودن او را داده چنان که به این نکته تصریح کرده و گفته است:

ثم إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق عليه السلام كان يوصف بها بعض علماء العامة، فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة (خوبی، ۱۳۷۲ ش: ج ۱۳، ۵۰، ش ۸۱۹۴).

چون الموصلی جزء ۱۰ شیخ روای صِدوق است که متصف به «العدل» است و آن ده نفر عبارتند از:

۱. احمد بن محمد الصائغ العدل؛
۲. أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ [عَبْدَوَيْهِ] الْعَدْلُ؛
۳. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْثَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ؛
۴. محمد بن عبدالله بن محمد بن الحجاج العدل؛

۵. احمد بن الحسن القطان العدل؛

۶. محمد بن موسى بن الوليد العدل؛

۷. الحسين بن احمد الاسترآبادی العدل؛

۸. الحسن بن علی النخاس العدل؛

۹. ابو محمد الحسين بن وصيف العدل؛

۱۰. علی بن سنان الموصلی العدل.

تشیع هیچ کدام از این ده نفر معلوم نیست، بنابراین کلام خوبی از روی تحقیق ارائه شده و اشکال عقلی وارد و حتی اگر از کلام خوبی هم صرف نظر کنیم، چون تعبیر فوق هم درباره برخی از راویان شیعه و هم اهل سنت به کار رفته، لذا نمی توان از استعمالش در مورد الموصلی تشیع او را نتیجه گرفت.

چهارم: استفاده تشیع موصلی به خاطر نقل روایت «لما قبض سیدنا...» هم مردود است.

چون:

اولاً: منافات ندارد شخصی برخلاف عقیده اش مطلبی را نقل کند، چنان که ابن شاذان ۱۰۰ روایت از راویان اهل سنت درباره فضائل اهل بیت علیهم السلام را در کتاب *مئة منقبة* ذکر کرده که از جمله آنها حدیث معراج است که تعدادی راوی عامه دارد، عقیده شیعه امامی را درباره چهارده معصوم علیهم السلام نقل کرده اند، ضمن این که الموصلی کلام پدرش را نقل کرده است.

ثانیاً: دو راوی این روایت که صدوق توسط آندو از الموصلی نقل کرده است، مجهول هستند:

الف) أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَانَ الْأَبِيِّ الْعَرُوضِي: صدوق تنها دو بار از او نقل دارد که یکی همین روایت است و در آن از این راوی ترضی کرده (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۷۶، ح ۲۶)، اما در نقل دیگرش ترضی ندارد (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۳۴، ح ۱۶)، پس این راوی چنان که الجواهری گفته است، مجهول است (الجواهری، ۱۴۲۴ق: ۲۶، ش ۵۲۵).

ب) أَبُو الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَغْدَادِي: این راوی هم مذهب و وثاقتش نا معلوم است. **پنجم:** استناد به کلام کجوری در صحیح مسند بودن حدیث معراج هم نادرست است. چون قبلاً گذشت که علاوه بر شهادت تعدادی از اعلام بر عامی بودن حدیث، تعدادی راوی عامه در سند وجود دارد، برای همین هیچ عالمی غیر از کجوری از شیعه و اهل سنت قائل به صحت آن نشده است.

ششم: اما این که گفت: «ومعتمد علیه حسب مبانی العلامة الحلی و بعض الأعلام المتقدمین، لعدم ورود ذم فيه أبداً»، مربوط به اصالة العدالة است که در تحقیقی جداگانه درباره اش مفصل بحث کرده ایم.

هفتم: هم چنان که قبلاً گذشت، هم جوهری که کتابش *مقتضب الاثر* قدیمی ترین منبع شیعی حدیث معراج است و هم ابن شاذان که شیخ روائی طوسی است، ضمن نقل روایت از جوهری هر دو گفته اند که حدیث معراج را از عامه نقل می کنند و وجود تصحیف های متعدد در راویان حدیث معراج درستی کلام این دو و نادرستی کلام طوسی در شیعی دانستن حدیث معراج است و اتفاقاً اولین راوی مستقیم جوهری علی بن سنان موصلی است، بنابراین جوهری بدون واسطه و ابن شاذان به واسطه جوهری شهادت داده اند که راویان حدیث معراج و از جمله علی بن سنان موصلی از راویان اهل سنت هستند.

پس با توجه به قرائن فوق، ظن قوی بر عامی بودن موصلی است و نمی توان او را شیعه دانست.

۵. **علی بن الحسین**: عقیلی این راوی را «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ أَبِيهِ الْقُمِيُّ»، پدر صدوق دانسته و به سخن نوری استناد کرده که در *المستدرک* گفته: «أَنَّ الْمَوْجُودَ فِي الْكُتُبِ الْأَحَادِيثِ وَالرِّجَالِ التَّغْيِيرُ عَنِ وَالِدِ الصَّدُوقِ بِقَوْلِهِمْ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ أَبِيهِ» (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۵۷).

بررسی

اولاً: سخن محدث نوری جایی صحیح است که ابن بابویه چند بار از ابن الخلیل و یا علی بن سنان موصلی از ابن بابویه نقل کرده باشند، در این صورت می توانیم علی بن الحسین را حمل بر صدوق پدر کنیم، در حالی تنها مورد حدیث وصیت است، پس با این همه ابهام نمی توان علی بن الحسین را به صرف شباهت در نام و نام پدر، حمل بر صدوق پدر کنیم.

ثانیاً: طوسی در ترجمه علی بن الحسین بن موسی گفته است جمیع کتب و روایات او را از طریق مفید از غضائری از پسرش صدوق از پدرش نقل کرده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۲۰ق: ۲۷۴) و این یعنی طوسی از جماعتی از بزوفری از علی بن سنان موصلی از علی بن الحسین بن موسی بن بابویه روایتی نقل نکرده، پس علی بن الحسین در حدیث وصیت ابن بابویه نیست.

بنابراین: علی بن الحسین، پدر صدوق نبوده از جهت مذهب و وثاقت مجهول است.

۶. **احمد بن محمد بن الخلیل**: درباره این راوی احتمال هایی طرح شده که آنها را بررسی

می کنیم.

الف) احتمال تشیع: عقیلی در اثبات تشیع این راوی گفته است:

۱. طوسی بر تشیع او شهادت عام داده است؛

۲. علی بن الحسین بن بابویه در حدیث وصیت بر او اعتماد کرده است؛

۳. نمازی گفته اگر چه رجالیون از او بحثی نکردند، اما ذکرش در سند حدیث وصیت نشانه حسن و کمال اوست، که در آن نام و فضیلت‌های ائمه دوازده گانه علیهم‌السلام ذکر شده است؛

۴. تصحیح سند روایت معراج از طرف کجوری که احمد بن محمد الخلیل هم در سند آن واقع شده است، مؤید و بلکه تصریح به وثاقت اوست.

بنابراین احمد بن محمد بن الخلیل شیعه کامل و حسن است، یعنی می‌شود به حدیثش احتجاج کرد، بلکه طبق آنچه کجوری افاده کرده، ثقة است و به حسب مبانی علامه حلی و بعضی از اعلام متقدمین مورد اعتماد است، چون هیچ ذمی درباره او وارد نشده است (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۵۹-۶۰).

بررسی

۱. قبلاً گذشت که شهادت عام طوسی بر خاصه بودن حدیث وصیت و معراج که ابن الخلیل در آن واقع شده، اعتبار ندارد و شهادت جوهری و ابن شاذان بر عامی بودن حدیث معراج بر شهادت طوسی مقدم بوده و عامی بودن احمد بن محمد بن الخلیل را اثبات می‌کند.

۲. اول این‌که: معلوم نیست علی بن الحسین در سند حدیث وصیت ابن بابویه باشد، دوم این‌که: علی بن الحسین بن بابویه در موارد زیادی از ضعف و از راویان عامه نقل کرده است، برای نمونه: ۱. از محمد بن جمهور نقل کرده (صدوق، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۵۳، مجلس ۱۳، ح ۱/۱) که نجاشی درباره اش گفته است ضعیف فی الحدیث فاسدالمذهب (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۳۷، ش ۹۰۱)، ۲. محمد بن علی الکوفی (صدوق، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۱۰۸، مجلس ۲۶، ح ۱/۵) که نجاشی او را جدا ضعیف و فاسدالاعتقاد دانسته که اصلاً قابل اعتماد نیست و مشهور به کذب است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۳۲، ش ۸۹۴)، ۳. وهب بن وهب (صدوق، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۱۱۹، مجلس ۲۹، ح ۱/۱)، که نجاشی گفته علی بن حسین بن بابویه از او نقل کرده و او کذاب است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۴۳۰، ش ۱۱۵۵)، طوسی هم گفته است علی بن الحسین بن بابویه از او نقل کرده و او ضعیف و عامی المذهب است (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۴۸۸، ش ۷۷۹)، البته موارد نقل علی بن الحسین از ضعف و عامه بیش از اینهاست و به لحاظ رعایت اختصار به همین تعداد اکتفاء شد. سوم این‌که: حتی اگر اعتماد صدوق بر یک راوی را موجب وثاقت و تشیع او

بدانیم که چنین نیست، این مسئله درباره ابن الخلیل صادق نیست، چون علی بن الحسین تنها یک بار در حدیث وصیت از او نقل کرده است و با یک نقل اعتماد احراز نمی‌شود.

۳. صرف نقل فضائل ائمه علیهم‌السلام دلالت بر تشیع یا وثاقت راوی نمی‌کند، چنان که به عنوان نمونه، ابن شاذان در کتاب خود ۱۰۰ روایت از طریق عامه در فضائل ائمه علیهم‌السلام نقل کرده است که حدیث معراج با حد اقل ۶ راوی عامه نمونه‌ای از آنهاست، ضمن این که در بحث از الموصلی گذشت که لازمه چنین استدلالی دور است که باطل می‌باشد.

۴. در بحث الموصلی گفتیم که استناد به کلام کجوری در صحیح مسند دانستن حدیث معراج نادرست است. چون علاوه بر شهادت برخی اعلام بر عامی بودن حدیث، تعدادی راوی عامه در سند وجود دارد، لذا هیچ عالمی غیر از کجوری از شیعه و اهل سنت قائل به صحت آن نشده است.

۵. در هیچ منبع رجال شیعی احمد بن محمد بن الخلیل به عنوان راوی ذکر نشده و نمازی هم این را متذکر شده است (ر.ک: النمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۴۳۴، ش ۱۵۳۳).
از آنچه گذشت، تشیع احمد بن محمد بن الخلیل قابل اثبات نیست و او هم از جهت مذهب و هم وثاقت مجهول است.

ب) احتمال تصحیف در نام این راوی: عقیلی گفته نام این در سند حدیث معراج احمد بن محمد الخلیلی است که احتمالاً تصحیف احمد بن محمد بن الخلیل است، خصوصاً بعد از نقل مجلسی و نمازی از متن *الغیبه* که نام او را ابن الخلیل ذکر کردند نه الخلیلی و شاید به خاطر نسبت به جدش الخلیل به صورت الخلیلی ذکر شده است (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۱۳۰، پاورقی ش ۲)

بررسی

نکته یکم: اگرچه مجلسی در نقل حدیث معراج از *الغیبه*، نام این راوی را احمد بن محمد بن الخلیل ذکر کرده است (ر.ک: المجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۶، ۲۶۱، ح ۸۲) اما در نقل از *المقتضب*، احمد بن محمد الخلیلی ذکر کرده است (ر.ک: المجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۶، ۲۱۶، ح ۱۸).

نمازی هم طبق نقل طوسی و طبق نقل مجلسی از *المقتضب*، نام او را احمد بن محمد بن الخلیل دانسته است (ر.ک: النمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۴۳۵، ش ۱۵۳۲)، اما در نقل *المستقیم* از *المقتضب* او را احمد بن محمد الخلیلی دانسته است (ر.ک: النمازی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۳۸۳، ش ۱۰۰۷۱)، چنان که حر عاملی هم در نقل از *الغیبه*، احمد بن محمد بن الخلیل آورده است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۱۲۵).

در هر صورت در سند حدیث معراج طبق نقل الغیبه و ممتضب الاثر، نام این راوی - احمد بن محمد الخلیلی - ذکر شده است (ر.ک: جوهری، ۱۳۸۷ ش: ۱۰؛ طوسی، ۱۴۱۱ ق: ۱۴۷) و مجلسی و نمازی و حر عاملی وجه اختلاف در نقل خود با متن الغیبه و الممتضب را بیان نکردند که آیا طبق اجتهاد خود این گونه ذکر کردند؟ یا واقعاً در نسخه ای که از الغیبه داشتند، این راوی ابن الخلیل بوده است، ضمن این که طبق ظاهر نقل مستقیم الموصلی از الخلیلی در حدیث معراج و از ابن الخلیل به واسطه علی بن الحسین در حدیث وصیت، احتمال یکی بودن این دو تضعیف می شود.

البته ممکن است به گونه ای دیگر قائل به تصحیف شویم و آن این که شوشتری احمد بن محمد الخلیلی را با احمد بن محمد بن غالب غلام خلیل به خاطر اتحاد در اسم و نسب و لقب خاص (غلام خلیل) و وصف کذابیت و وضع حدیث، یکی دانسته است و گفته است خطیب بغدادی وفات او را در سال ۲۷۵ ق دانسته است (ر.ک: شوشتری، ۱۴۱۰ ق: ج ۱، ۶۱۴)، اما به نظر می رسد چنین برداشتی صحیح نباشد، چون با نقل بی واسطه صدوق از الخلیلی (ر.ک: صدوق، ۱۴۰۰ ق: ۵۹۳، المجلس ۸۷، ح ۱)، سازگار نیست، زیرا صدوق در حدود سال ۳۰۶ ق متولد شده است (ر.ک: بحر العلوم، ۱۳۶۳ ش: ج ۳، ۳۰۱) و طبق روال طبیعی در نهایت باید حوالی سال ۳۲۵ ق به بعد از الخلیلی نقل کرده باشد.

از طرفی الموصلی طبق سند حدیث وصیت به واسطه علی بن الحسین از احمد بن محمد بن الخلیل و او از جعفر بن احمد المصری نقل کرده است و جرجانی در سال ۳۰۴ ق در مصر از جعفر بن احمد المصری که مروی عنه ابن الخلیل در حدیث وصیت است، روایت اخذ کرده است، سپس گفته گمان می کنم در همان سال وفات کرد (ر.ک: الجرجانی، ۱۴۰۹ ق: ج ۲، ۱۵۶)، این بدان معناست که ابن الخلیل هم بعد از این سال به طور طبیعی حداقل تا ۲۰ سال بعد یعنی تا سال ۳۲۵ ق زنده بوده است.

بنابراین هم ابن الخلیل و هم الخلیلی حوالی سال ۳۲۵ زنده بوده اند، اما این که صدوق در روایتی با دو واسطه از الموصلی نقل کرده و گفته است:

حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَبِيِّ الْعَرُوضِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَرْوَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سَيَّانٍ الْمُؤَصِّلِيُّ قَالَ لَمَّا قُبِضَ... (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ ق: ج ۲، ۴۷۶، ح ۲۶).

منافاتی با زنده بودن الموصلی تا حدود سال ۳۴۵ ندارد. زیرا چنان که ملاحظه می شود، صدوق خبر فوق را ظاهراً در سفری که به مرو داشته از عروضی شنیده است و عروضی هم خبر را

از راوی بعدی که اهل بغداد بوده، یا در مرو و یا بغداد و یا در مکان سومی با مسافرت یکی از این دو راوی یا هر دو، شنیده است، درباره علی بن سنان الموصلی با راوی دوم یعنی ابوالحسین بن زیدبن عبدالله البغدادی هم علی القاعده باید رخدادی مشابه اتفاق افتاده باشد. بنابراین صدوق و عروزی و البغدادی و الموصلی چون از جهت مکانی اختلاف داشتند، لذا منافات ندارد هر چهار راوی معاصر هم بوده و به غرض اخذ حدیث به شهرهای مختلف سفر کرده باشند و در مدت کوتاهی روایت از الموصلی به واسطه دو راوی دیگر به دست صدوق رسیده باشد. با این بیان فاصله زمانی صدوق و الموصلی در این روایت از بین می‌رود.

از طرفی در انتهای همین حدیث حادثه مرگ محمدبن عبدالله بن جعفر الحمیری خبر داده شده است (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۷۹، ح ۲۶) و حمیری هم تا زمان ۳۰۴ق زنده بوده است (ر.ک: امین عاملی، ۱۴۰۶ق: ج ۷، ۲۴۲، ش ۸۰۶)، هم‌چنین صدوق در سال ۳۵۴ق روایتی از احمدبن هارون در مسجد کوفه شنیده که از محمدبن عبدالله حمیری برای صدوق نقل کرده است (ر.ک: صدوق، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ۲۴۸)، حال اگر احمدبن هارون این روایت را نهایتاً ۴۰ سال قبل از حمیری شنیده باشد، پس حمیری تا حدود ۳۱۵ قمری هم باید زنده بوده باشد. از طرفی الموصلی اگر روایت لما قبض... را حتی در اواخر عمر پدر شنیده باشد، پس به صورت طبیعی الموصلی در زمان میانسالی این حدیث را شنیده است که حداقل ۳۰ سال هم به صورت طبیعی بعد از آن زنده بوده است، بنابراین الموصلی ظاهراً تا حدود ۳۴۵ق زنده بوده و نقل مستقیم جوهری متوفای ۴۰۱ق (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۸۶، ش ۲۰۷) از الموصلی در مقتضب الاثر احتمال زنده بودن الموصلی تا حدود سال ۳۴۵ را تقویت می‌کند، پس صدوق و الموصلی هم طبقه می‌باشند.

پس ابن الخلیل و الخلیلی به دلیل معاصر هم بودن و شباهت در اسم و اسم پدر و در راوی یعنی علی بن سنان الموصلی و شباهت ظاهر ابن الخلیل به الخلیلی و این که هر دو مضمون واحد امامت ائمه دوازده‌گانه را در حدیث وصیت و حدیث معراج را نقل کردند، تصحیف بین این دو امکان دارد اما چون الخلیلی صاحب کتاب و فرد شناخته شده‌ای نزد رجالیون است (ر.ک: امین عاملی، ۱۴۰۶ق: ج ۳، ۱۱۹)، به خلاف ابن الخلیل مجهول‌الذات در میان راویان شیعه و اگر قرار باشد تصحیفی صورت بگیرد، تصحیف از معلوم معروف صاحب کتاب به مهمل مجهولی که جز یک نقل از او نیست، معقول است نه بالعکس و این به معنای اثبات وجود راوی کذاب در سند حدیث وصیت و اثبات ضعف سند آن خواهد بود، چون الخلیلی کذاب، فاسد‌المذهب، جاعل حدیث و ضعیف است (ر.ک: ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۴۲؛ النجاشی، ۱۴۱۶ق: ۹۶، رقم ۲۳۸؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۲۰۵، رقم ۲۰).

و اما این که نمازی گفته است احمد بن محمد بن الخلیل علاوه بر حدیث وصیت در سند حدیث فواطم هم واقع شده است (ر.ک: نمازی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۴۳۴، ش ۱۵۳۲) و عقیلی هم به آن استناد کرده است (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۶۰)، برداشتی ناصحیح است، زیرا حدیث فواطم را جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ الْعَرِيضِيُّ از أَبُو عَبْدِ اللَّهِ احمد بن محمد بن خَلِيلٍ نقل کرده است (ر.ک: المجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۵، ۷۶) و جعفر بن محمد العلوی العریضی هم در برخی روایات از امام رضا علیه السلام سؤال پرسیده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۷، ۴۶۹، ح ۸۸)، بنابراین معاصر امام رضا علیه السلام و بلکه جلوتر است، چون طبق روایت زیر:

... احمد بن محمد بن الحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ الْعَرِيضِيِّ. حِجْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمَّارٌ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِمَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ... (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۵۷۱، ح ۹).

احمد دو طبقه با امام کاظم علیه السلام و سه طبقه با جدش جعفر فاصله دارد، پس یک طبقه جلوتر از امام کاظم علیه السلام بوده و اگر نگوئیم معاصر امام صادق علیه السلام بوده، قطعاً معاصر با امام کاظم علیه السلام بوده است، بنابراین أَبُو عَبْدِ اللَّهِ احمد بن محمد بن خَلِيلٍ در حدیث فواطم با امام صادق علیه السلام معاصر بوده است و این با زنده بودن احمد بن محمد بن الخلیل در حدیث وصیت تا حدود سال ۳۲۵ که قبلاً گذشت، سازگار نیست، پس یکی دانستن این دو از طرف نمازی و عقیلی صحیح نیست.

ج) احتمال عامی بودن این راوی: درباره این راوی علاوه بر احتمال تصحیف، احتمال عامی بودنش هم هست، چون فردی به نام احمد بن محمد بن الخلیل در میان راویان شیعه در این طبقه وجود ندارد، پس یا باید قائل شویم این راوی از راویان عامه است و یا مجهول الذات و جعلی بوده و وجود خارجی ندارد اما تا امکان وجودش ولو به عامی بودن باشد، نمی توانیم او را جعلی و مجهول الذات بدانیم، در میان مشایخ روائی صدوق شخصی به نام الخلیل بن احمد وجود دارد که صدوق به صورت مستقیم گاهی بدون لقب و کنیه و گاهی با لقب السجزی و السجزی القاضی و کنیه ابوسعید در موارد متعددی از او نقل کرده است (ر.ک: صدوق، ۱۴۰۳ق: ج ۱: ۷۳، ح ۱۱۳؛ ۱۶۳، ح ۲۱۵؛ ۱۸۵، ح ۲۵۶؛ ۱۶۳، ح ۲۱۳؛ ۲۶۶، ح ۱۴۷) و در یک مورد به صورت کامل گفته است:

أَخْبَرَنِي الْقَاضِي أَبُو سَعِيدٍ الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ السَّجَزِيِّ (صدوق، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ۷۴، ح ۱۱۶).

خوبی این راوی را الخلیل بن أحمد القاضی ابوسعید الشجری (السجزی) و از مشایخ صدوق دانسته است (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ج ۸، ۷۸، ش ۴۳۳۹)، در *النزاعه* هم به دو

استعمال سجزی و سنجری درباره این راوی اشاره کرده است (ر.ک: آقا بزرگ، ۱۴۰۳ق: ج ۸، ۲۳۹) و ذهبی درباره این راوی گفته است:

الخلیل بن أحمد بن محمد بن الخلیل، الامام القاضی، شیخ الحنفیة، أبوسعید السجزی الحنفی الواعظ، قاضی سمرقند... مولده فی سنة تسع وثمانین ومئتين ومات بفرغانة فی سنة ثمان وسبعین وثلاث مئة. قال الحاکم: هو شیخ أهل الرأی فی عصره، وكان من أحسن الناس کلاماً فی الواعظ... (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۶، ۴۳، ش ۳۲۳).

چنان که ملاحظه می شود، این راوی از عامه و حنفی مذهب بوده و نام پدرش احمد بن محمد بن الخلیل است که او هم از علماء و از مشاهیر ریاضی و نجوم در قرن چهارم بوده است (ر.ک: امین عاملی، ۱۴۰۶ق: ج ۳، ۱۲۲، ش ۳۹۳).

در سال ولادت و وفات احمد بن محمد بن الخلیل السجزی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آخرین تاریخی که در برخی از آثار او ثبت شده است، ۳۸۹ قمری است (ر.ک: مهدوی، ۱۳۹۱ش: ۶۷)، با توجه به این که تاریخ دقیق ولادت این دانشمند نجوم و ریاضی جایی ثبت نشده است، اگر سال وفاتش حوالی ۳۹۰ تا ۳۹۵ قمری باشد، با توجه به تاریخ ولادت فرزندش در ۲۸۷ قمری، به صورت طبیعی حوالی ۲۶۷ قمری ولادت او خواهد بود، در این صورت او باید جزو معمرین بوده باشد که تقریباً ۱۳ سال زیسته است. سجزی بیشتر ایام عمرش را در سیستان و شیراز به سر برده، اما مسافرت هایی هم به خراسان و تکریت و موصل و بغداد داشته است (ر.ک: مهدوی، ۱۳۹۱ش: ۷۳)، بعید نیست در یکی از شهرهای یاد شده علی بن الحسین حدیث وصیت را از او شنیده و سپس به موصلی نقل کرده باشد.

بررسی احتمال تشیع سجزی: نکته دیگری که باقی می ماند، احتمال ضعیف تشیع احمد بن محمد بن الخلیل السجزی است که ابن طاووس به صورت قیل به آن اشاره کرده است (ر.ک: ابن طاووس، ۱۳۶۸ق: ۱۲۷) و برای همین گلبرگ گفته است که ظاهراً ابن طاووس مطمئن نبوده این قول درست باشد (ر.ک: اتان گلبرگ، ۱۳۷۱ش: ۵۵۲)، ضمن این که حتی اگر بر تشیع سجزی تصریح هم می نمود، باز مورد پذیرش نبود، چون فرزند این سجزی عالم و قاضی حنفی مذهب معروفی است، کسی که شیخ صدوق از او روایت نقل کرده است. فرض تشیع سجزی پدر که منجم و ریاضیدان بوده، بدین معناست که سجزی قاضی پسر از مذهب پدر عدول کرده و به مذهب اهل سنت گرویده است، چنین چیزی اگر در تاریخ اتفاق افتاده بود، با معروف بودن پدر و پسر، حتماً از طرف اهل سنت به عنوان یکی از برگ های برنده مذهب شان منعکس می شد و در تاریخ صدا می کرد، در حالی که در هیچ منبعی از منابع

اهل سنت چنین چیزی ذکر نشده است. بنابراین فرض تشیع سجزی فرض بسیار ضعیفی است و او به احتمال قریب به قطع از علمای عامه است.

نتیجه این که احمد بن محمد بن الخلیل در حدیث وصیت یا مجهول الذات است و یا تصحیف احمد بن محمد الخلیلی کذاب است و یا احمد بن محمد بن الخلیل السجزی عامی المذهب است، در هر صورت وضعیت همین یک راوی برای ضعیف و غیرقابل استناد بودن حدیث وصیت کافی است.

۷. **جعفر بن احمد المصری**: این فرد هم یکی دیگر از ناشناخته های رجالی در نزد شیعه است.

عقیلی برای اثبات تشیع این راوی ابتدا کلام ذهبی را نقل کرده که گفته است یقین دارد این راوی احادیثی وضع کرده و رافضی کذاب است، سپس گفته ابناء عامه هر شیعه یا کسی که فضائل و کرامات اهل بیت علیهم السلام را نقل کند، تکذیبش کرده و متهم به وضع و بدعت و انحراف می کنند و این عمل عامه را دلیل بر تشیع و توثیق فرد دانسته و تضعیف جابر بن یزید جعفری توسط عامه را به عنوان شاهد آورده که از خلص شیعیان بوده و روایات متواتر در علو مقام و مرتبه اش وارد شده است.

سپس کلام صاحب *الکامل* را نقل کرده که از جعفر بن احمد المصری حدیث «محبك محبی ومحبی محب الله، و مبغضك مبغضی و مبغضی مبغض الله» را در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و گفته این حدیث با این اسناد باطل است و ما جعفر بن احمد بن بیان را به خاطر همین متهم می کنیم.

سپس نتیجه گرفته که علی بن بیان شیعه و از ثابتین در تشیع بوده و مذمتش به خاطر تشیع، موجب کمال و وثاقت اوست، چنان که نوری و محقق داماد تضعیف راویان شیعه به خاطر مذهب شان از طرف ابناء عامه را دلیل بر وثاقت راوی دانسته اند (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۶۱-۶۲).

بررسی

اولاً: الف) ادعای عقیلی به صورت موجه کلیه درست نبوده و همه ابناء عامه، همه فضائل نقل شده از اهل بیت علیهم السلام را لزوماً تکذیب نکرده و ناقلش را چه شیعه و چه غیر شیعه متهم به وضع و انحراف نمی کنند، بلکه بعضی از ابناء عامه برخی از فضائل نقل شده در شان ائمه علیهم السلام را تکذیب کرده و ناقلش را اعم از شیعه و غیر شیعه متهم به وضع و انحراف می کنند، شاهد این که:

۱. بسیاری از راویان شیعه توسط علمای اهل سنت تصدیق و توثیق شدند (ر.ک: الطبسی، ۱۴۲۰ق).

۲. بسیاری از علمای اهل سنت از جمله خود ذهبی، بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را نقل کرده است (ر.ک: الذهبی، ۱۹۸۷م: ج ۳، ۶۲۲).

ب) تضعیف راوی شیعه به خاطر مذهبش از طرف رجالیون عامه لزوماً به معنای اثبات وثاقت آن راوی نزد رجالیون شیعه نیست، چنان که عقیلی به چنین مبنای مردودی قائل شده است، شاهد این که:

۱. عمرو بن شمر: او از طرف رجالیون عامه به خاطر تشیع و مذمت کردن صحابه، با عنوان رافضی و شیعی مورد تضعیف واقع شده (ر.ک: الذهبی، ۱۹۶۳م: ج ۳، ۲۶۸، ش ۶۳۸۴؛ الذهبی، ۱۹۷۱م: ج ۴، ۳۶۶)، چنان که از طرف رجالیون شیعه هم به خاطر اضافه کردن احادیث جعلی در کتب جابر با عناوینی مثل «ضعیف جدا»، «فلا أتمد علی شیء مما یرویه» مورد تضعیف واقع شده (ر.ک: النجاشی، ۱۴۱۶ق: ۲۸۷، ش ۷۶۵؛ حلی، ۱۳۸۳ق: ۴۸۹، ش ۳۵۸؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۲۴۲).

۲. عمرو بن ثابت: او به خاطر تشیع با عبارات «رافضی خبیث»، (ر.ک: الذهبی، ۱۹۶۳م: ۳-۲۵۰، ش ۶۳۴) و «متروک، رافضی»، (ر.ک: الذهبی، ۱۹۹۷م: ج ۲، ۱۴۱) تضعیف شده، اما در عین حال خوبی هم او را ضعیف دانسته (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۴، ۸۸، ش ۸۸۷۸).

۳. الحسن بن محمد بن یحیی العلوی: این راوی هم علیرغم تضعیفش از طرف رجالیون عامه به کذب و رفض (ر.ک: الذهبی، ۱۹۶۳م: ج ۱، ۵۲۱، ش ۱۹۴۳)، از طرف رجالیون شیعه هم با عباراتی نظیر «کذاب وضاع» تضعیف شده (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش: ج ۹، ۱۴۱).

۴. عبدالله بن محمد البلوی: رجالیون عامه او را شیعه (ر.ک: البغدادی، ۱۹۵۵م: ج ۱، ۴۴۹) و واضع حدیث دانستند، (ر.ک: الذهبی، ۱۹۷۱م: ج ۳، ۳۳۸)، چنان که نجاشی و ابن غضائری و خویی هم او را واضع حدیث و کذاب دانسته‌اند (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۱، ۳۲۴، ش ۷۱۱).

ثانیاً: عقیلی نگفته عنوان رافضی در کلام رجالیون عامه دقیقاً به چه کسانی اطلاق می‌شود، چنان که به نظر دارقطنی کسی که علی علیه‌السلام را برتر از عثمان بداند رافضی است اما ذهبی با این ادعا مخالفت کرده و به نظر او شمار زیادی از صحابه و تابعین، علی علیه‌السلام را افضل دانسته‌اند، بله از نظر او کسی که حضرت را بر شیخین مقدم بدارد، شیعی جلد است و اگر با شیخین دشمنی کند ولی امامت آن دو را مردود نداند، او رافضی مقیت است و اگر شیخین را دشنام

دهد و آنان را امام هدایتگر نشناسد، از غلات رافضه است (ر.ک: الذهبی، ۱۹۶۳م: ج ۱۶، ۴۵۸).

بنابراین با معیار فوق حتی برخی از علمای اهل سنت هم رافضی هستند، چنان که عبادین یعقوب رواجنی عامی المذهب (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۲ش: ش ۶۱۵۷) از طرف ابن حجر رافضی نامیده شده (ر.ک: العسقلانی، ۱۴۰۸ق: ۴۱۰)، یا مثل حاکم نیشابوری، فقیه برجسته شافعی مذهب قرن چهارم که سعدین علی زنجانی او را رافضی خبیث نامیده، اما ذهبی آن را رد کرده و او را شیعه دانسته (ر.ک: الذهبی، ۱۳۷۴ق: ج ۳، ۱۰۴۵) هم چنین نوبختی، صاحب *فرق الشیعه* معتزلی را هم رافضی دانسته اند (ر.ک: الذهبی، ۱۹۹۷م: ج ۱، ۲۴۶)، هم چنین ابوالجارود که مؤسس فرقه زیدیه بتزیه است، رافضی نامیده شده (ر.ک: العسقلانی، ۱۹۹۵م: ج ۱، ۳۲۳، ش ۲۱۰۷)، و بتزیه علاوه بر اعتقاد به امامت امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، امامت ابوبکر و عمر را هم قبول دارند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ۴۵۴). بله در کنار این افراد که از باب نمونه ذکر شد، بسیاری از رجال شیعه امامیه هم در کلام برخی از رجال یون عامه رافضی دانسته شده اند.

ثالثاً: محبت اهل بیت علیهم السلام و نقل فضائل آنها مختص شیعه نبوده و بسیاری از علما و راویان اهل سنت هم در طول تاریخ علاوه بر ابراز محبت به ائمه معصومین علیهم السلام، فضائل و مقامات آنها را هم نقل کردند که از باب نمونه به دو مورد اشاره می شود:

۱. حموی شافعی حدیث معراج مورد بحث را که در آن فضائل ائمه دوازده گانه بیان شده، در کتاب خود ذکر کرده (ر.ک: شافعی، ۱۴۰۰ق: ج ۲، ۳۱۹، ح ۵۷۱).
۲. در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

من أحب أن يستمسك بدینی و یركب سفینة النجاة بعدی فلیقتد بعلی بن ابی طالب و لیعاد عدوه و لیوال ولیه فإنه وصی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد وفاتی و هو امام کل مسلم و أمیر کل مؤمن بعدی قوله قولی و أمره أمری و نهیه نهی و تابعه تابعی و ناصره ناصر و خاذله خاذلی... و الحسن و الحسین إماما امتی بعد أبیهما و سیدا شباب أهل الجنة، و أمهما سيدة نساء العالمین، و أبوهما سید الوصیین. و من ولد الحسین تسعة أئمة تأسعهم القاء من ولدی طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی إلى الله أشکو المنکرین لفضلهم و المضعین لحرمتهم بعدی... (شافعی، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۵۴، ح ۱۹).

۳. ابن عساکر بعد از نقل روایت «محبک محبی و...» و بیان مناقشه صاحب *الکامل*، چند روایت دیگری هم در فضیلت حضرت شبیه آن ذکر کرده و در سند آنها مناقشات کرده، سپس

روایت «من أحب علياً فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله ومن أبغض علياً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله» را نقل کرده و در سندش مناقشه نکرده است (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۲، ۲۷۰).

نتیجه: به صرف رافضی نامیده شدن یک راوی توسط رجالیون عامه، نمی‌توان لزوماً شیعه امامی و ثقه بودن او را نتیجه گرفت، چون مفهوم رافضی هم به برخی از راویان اهل سنت و هم راویان شیعه امامیه و غیر امامیه اعم از ثقه و ضعیف اطلاق شده اما عقیلی از رافضی نامیده شدن «جعفر بن احمد المصری» در کلام ذهبی، شیعه امامی و ثقه بودن او را نتیجه گرفته که صحیح نیست، در نتیجه نه تشیع «المصری» ثابت است و نه وثاقتش.

۸. **حسن بن علی (عموی جعفر بن احمد المصری):** عقیلی با تأکید این راوی را تصحیف «حسین بن علی المصری» دانسته و گفته است.

هو الحسن بن علی المصری و لیس الحسن و اکید أن (الحسن) تصحیف، بدلیل اتحاد الأب واللقب أو النسبة وهي (المصری) (العقیلی، ۱۴۳۲ق: ۶۴).

نقد و بررسی: علی و حسن و حسین از اسم‌های شایع و پرتکرار بین مسلمین است و در یک محله ممکن است چند نفر حسن بن علی و چند نفر حسین بن علی یافت شود، حال اگر چنین وضعیتی را در یک شهر و بلکه در یک منطقه وسیعی از حاکمیت اسلامی مثل مصر در نظر بگیریم، فراوانی بسیار بیشتری پیدا می‌کند، لذا احتمال تصحیف در چنین فرضی ضعیف می‌شود که اسم دو راوی، شایع و شبیه هم باشد و در اسم پدر که آن هم از اسامی شایع است مشترک باشند، بنابراین اگر احتمال تصحیف در اسامی غیر شایع و نادر التکرار زیاد است، در اسامی پرتکراری مثل حسن بن علی و حسین بن علی کم می‌باشد، لذا عقلاً در فرض نبود قرائن دیگر، در چنین مواردی قائل به تصحیف نمی‌شوند.

سپس قرینه‌ای هم اضافه کرده و مدعی شده این دو عنوان هم طبقه هم هستند:

وكذلك الطبقة، فهو من معاصري الجواد عليه السلام بل يمكن معاصرته حتى للرضا والهادي كما جاء عن المحقق الخوئي، ج ۷ برقم ۳۵۱۲: (الحسين بن علي أبو عبد الله المصري: ... أقول: عن ابن حجر: أن علي بن قادم توفي سنة، أو قبلها، وعليه فالحسين بن علي، يكون ممن عاصر الجواد عليه السلام ولعله عاصر الرضا والهادي عليهما السلام، أيضاً) (العقيلي، ۱۴۳۲ق: ۶۴).

بررسی: استدلال بر هم طبقه بودن این دو هم صحیح نیست، چون جرجانی گفته است:

... حدثنا جعفر قال و حَدَّثَنِي عَمِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَيَانَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ قَالَا جَمِيعًا، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ... (ر.ک: الجرجاني، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۱۵۸).

در این روایت حسن بن علی بن بیان تنها به واسطه هشام، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، چنان که در حدیث وصیت هم فقط به واسطه پدرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، بنابراین در هر دو سند تنها با یک واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

چنان که خویی در ترجمه هشام بن سالم، «الحسن بن علی» را در زمره راویان او آورده است و در ترجمه «الحسن بن علی»، هشام بن سالم را به عنوان مروی عنه او ذکر کرده است (ر.ک: خویی، ۱۳۷۲ ش: ج ۲، ۳۳۰؛ ج ۶، ۱۱، ش ۲۹۳۲).

از طرفی هشام در طبقه امام صادق و امام کاظم علیهما السلام قرار دارد (ر.ک: النجاشی، ۱۴۱۶ ق: ۴۳۴، ش ۱۱۶۵؛ حلی، ۱۳۸۱ ق: ۱۷۹، ش ۲)، پس به احتمال قوی حسن در زمان امام کاظم علیه السلام روایت را از هشام اخذ کرده است، در حالی که خویی، حسین بن علی المصری را هم طبقه با امام جواد علیه السلام دانسته و با لعل، احتمال ضعیف معاصرتش با امام رضا علیه السلام را داده است که حتی اگر هم زمانی او با امام رضا علیه السلام را هم بپذیریم، ناگزیر باید اواخر عمر شریف حضرت را درک کرده باشد، در حالی که حسن بن علی بن بیان زمان امام کاظم علیه السلام را درک کرده چون از هشامی نقل کرده که زمان امامت امام رضا علیه السلام را درک نکرده است، پس این دو فرد در دو طبقه مختلف قرار دارند و حسن نمی تواند تصحیف حسین باشد.

عقلی در ادامه شاهی بر ادعای تصحیف آورده و گفته است اسم این راوی طبق نقل مجلسی (الحسین بن علی) است و در کتاب های روائی یا رجالی (الحسن بن علی)، با وصف المصری یا ساکن مصر حتی با اشاره وجود ندارد، در حالی که در سند وصیت این گونه است (ر.ک: العقیلی، ۱۴۳۲ ق: ۶۴).

بررسی

اولاً: بله مجلسی در نقل مذکور از الغیبیه (الحسین بن علی)، ذکر کرده (ر.ک: المجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۵۳، ۱۴۷ - ۱۴۸)، اما در نقل دیگری از الغیبیه (الحسن بن علی) آورده است (ر.ک: همان: ج ۳۶، ۲۶۰)، بنابراین استناد به این نقل اعتبار ندارد، چون معلوم است که اشتباهی در استنساخ ایشان صورت گرفته است، ضمن این که در منبع دیگر حدیث وصیت یعنی در کتاب *مختصر البصائر* هم، در سند (الحسن بن علی) ذکر شده است (ر.ک: حلی، ۱۴۲۱ ق: ۱۴۳، ش ۱۱/۱۱).

ثانیاً: اگر جعفر بن احمد در *لسان المیزان* به الغافقی المصری توصیف شده است، لزوماً به این معنا نیست که عموی او هم ساکن همان مکان بوده و متصف به المصری بوده باشد، چون اتخاذ وطن جدید یک امر شایعی بوده و هست، خصوصاً برای اهل علم جهت کسب علم و

ممکن است جعفر یا احمد بعداً به آن مکان مهاجرت کرده و ساکن شده باشد و به دلیل سکونت به الغافی المصری توصیف شده باشد و این که حسن بن علی بن بیان در هیچ روایت یا کتاب رجالی به المصری یا الغافی المصری توصیف نشده است، می‌تواند شاهدی آشکار بر این مسئله باشد.

بنابراین حسن بن علی هم از جهت مذهب مجهول است و هم از جهت وثاقت.

۹. علی بن بیان (پدر حسن بن علی): عقلی درباره این راوی گفته است:

۱. کلام نمازی (تفید حسنه و کماله)، درباره او هم جاری است که در سند حدیث وصیت است.

۲. روایت اجلاء از او.

۳. او از راویان اصحاب امام صادق علیه السلام است و اصل در اصحاب حضرت وثاقت است مگر خلافت ثابت شود، چنان که حر عاملی در مورد «خلید» به این اصل قائل شده و گفته مفید در *ارشاد* و ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* و طبرسی در *اعلام النوری* چهار هزار از اصحاب امام صادق علیه السلام را توثیق کردند، در حالی که مجموع راویان در همه کتب رجال و حدیث به سه هزار نمی‌رسد.

و چنان که نمازی گفته این توثیق‌ها از توثیق‌های ابن قولویه و قمی و طبری کمتر نیست، پس اصل در اصحاب امام صادق علیه السلام وثاقت است، مگر دلیلی بر خلاف باشد.

۴. طبق کلام طوسی همه راویان وصیت شیعه‌اند و از نظر حلی اصل وثاقت راوی است مگر تصریح به ضعفش شود، اگر چه خوبی این مبنا را قبول ندارد.

۵. این که خوبی مبنای اصالة العدالة برخی از قدماء را رد کرده، نتیجه رای و اجتهاد ایشان و مردود است و نظر قدماء به خاطر قرب‌شان به زمان معصوم و این که بهتر می‌دانستند چه چیزهایی برای قبول روایت در راوی شرط است، بر قول خوبی مقدم است.

۶. از آن جا که نمازی و امثال او به اقوال متقدمین احاطه داشته و بعد از بررسی قول ارجح را قبول می‌کرده و به صرف تزکیه و تضعیف متقدمین بسنده نمی‌کنند برای همین توثیق و خصوصاً تضعیف اجتهادی و حتی نقلی آنها دقیق‌تر است از توثیق و تضعیف امثال نجاشی و طوسی که کتاب‌های‌شان از اشتباه و خطا و تناقض پر است، بنابراین طبق کلام نمازی در ترجمه خلیلی و موصلی، علی پدر حسین ثقه، شیعه و حسن است و به حسب کلام حرّاملی در ترجمه (خلید) ثقه است چون علی بن بیان از اصحاب امام صادق علیه السلام است (ر.ک: العقلی، ۱۴۳۲ق: ۶۶-۶۹ با تلخیص).

بررسی: این فرد بر خلاف تلاش عقیلی، در رجال مجهول است چون:

۱. قبلاً از کلام نمازی به لازم آمدن دور باطل جواب دادیم و دوباره به آن بر نمی‌گردیم.
 ۲. روایت اجلاء از یک راوی در فرض کثرت یکی از فرائین اطمینان به وثاقت راوی است نه با یکبار نقل و علی بن بیان تنها یکبار در سند حدیث وصیت واقع شده است.
- اجرای اصالة الوثاقت درباره اصحاب امام صادق علیه السلام هم مردود است، برای نمونه یونس بن عبدالرحمن گوید کتاب‌هایی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام را بر امام رضا علیه السلام عرضه نمودم، حضرت بسیاری از آنها را انکار کرده و فرمودند: ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ بست؛ خدا لعنتش کند! و تا به امروز نیز پیروان ابوالخطاب، این حدیث‌های ساختگی را در کتاب‌های اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گنجانند. پس اگر حدیثی منسوب به ما و مخالف قرآن بود، نپذیرید، چون ما موافق قرآن و سنت سخن می‌گوییم (ر.ک: کشی، ۱۴۹۰: ق: ۲۲۴).
- امثال مالک بن انس، سفیان بن عیینه، شعبه، ثوری، ابن جریج، یحیی بن سعید و... (ر.ک: الحرانی، ۱۴۰۶: ج ۴، ۱۲۶؛ شافعی، ۱۴۱۹: ق: ۲۸۳)، تعداد قابل توجهی از عامه هستند که کذاب و جاعل حدیث هستند و بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، پس نمی‌توانیم درباره اصحاب امام صادق علیه السلام اصالة الوثاقت جاری کنیم.
- ضمن این که علی بن بیان روایتی با ترضی بر خلیفه دوم و فضیلتی ضمنی برای او نقل کرده است (ر.ک: البیهقی، ۱۴۲۴: ج ۶، ۳۳۱، ش ۱۲۱۳۲) و این با امامی بودن یک راوی منافات دارد. بنابراین علی بن بیان از راوی‌های عامه است یا حداقل از جهت وثاقت و تشیع مجهول است.

نتیجه‌گیری

اول: استناد احمد بصری و عقیلی بر شهادت طوسی در امامی بودن راویان حدیث وصیت، فاقد اعتبار است و از بیان طوسی صحت حدیث وصیت قابل استفاده نیست.

دوم: برخلاف ادعای عقیلی، وثاقت و تشیع تعداد قابل توجهی از راویان حدیث وصیت مورد خدشه است، مثل علی بن الحسین و علی بن سنان الموصلی و جعفر بن احمد المصری و حسن بن علی بن بیان و علی بن بیان که نه تشیع و نه وثاقت‌شان قابل احراز نیست، هم‌چنین احمد بن محمد بن الخلیل یا تصحیف الخلیلی کذاب است و یا سجزی عامی است و یا مجهول الذات.

بنابراین: با این تعداد راوی مجهول، حدیث وصیت حدیثی ضعیف است و تلاش احمد

بصری و اتباعش از جمله عقیلی برای اثبات مدعای شان در استدلال به حدیث ضعیف وصیت به عنوان حدیث صحیح‌السند، مردود بوده و فاقد اعتبار است.

منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۰ق)، *أمالی*، بیروت، اعلمی، بیروت، پنجم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، *عیون أخبار الرضا*، تهران، نشر جهان، اول.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین وتمام النعمة*، تهران، اسلامیه، دوم.
۵. ابن حبان، محمد (۱۳۹۳ق)، *الثقات*، تحقیق: مؤسسة الكتب الثقافية، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، اول.
۶. ابن شاذان، محمد بن احمد (۱۴۰۷ق)، *مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة من ولده*، قم، طریق العامة، قم، مدرسة الإمام المهدي، اول.
۷. ابن طاووس الحلّی، علی بن موسی (۱۳۹۹ق)، *الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف*، قم، خیام، اول.
۸. ابن طاووس الحلّی، علی بن موسی (۱۳۶۸ق)، *فرج المهموم*، قم، دارالذخائر، اول.
۹. ابن عساکر، علی بن الحسن (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر.
۱۰. ابن ماکولا (بی تا)، *إكمال الکمال*، بی جا، داراحیاء التراث العربی.
۱۱. ابوحسن (۲۰۱۳م)، *مع العبد الصالح*، بی جا، اصدارات انصار، اول.
۱۲. ایتان گلبرگ (۱۳۷۱ش)، *کتابخانه ابن طاووس*، ترجمه: سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه مرعشی نجفی.
۱۳. الخطیب البغدادی، احمد بن علی (۱۹۹۷م)، *تاریخ بغداد*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر، بیروت، دارالکتب العلمیة، اول.
۱۴. امین عاملی، سید محسن (۱۴۰۶ق)، *أعیان الشیعة*، بیروت، دارالتعارف.
۱۵. آقا بزرگ، محمد محسن (۱۴۰۳ق)، *الذریعة*، بیروت، دارالأضواء، دوم.
۱۶. بحر العلوم، محمد مهدی (۱۳۶۳ش)، *الفوائد الرجالية*، تهران، مکتبة الصادق، اول.
۱۷. بحرانی، سید هاشم (۱۴۲۲ق)، *غایة المرام*، تحقیق: سیدعلی عاشور، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، اول.
۱۸. البغدادی، إسماعیل باشا (۱۹۵۵م)، *هدية العارفين*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

١٩. البيهقي، أحمد بن الحسين (١٤٢٤ق)، *السنن الكبرى*، تحقيق: محمد عبدالقادر، بيروت، دارالكتب العلمية، سوم.
٢٠. تستري، محمدتقي (١٤٢٢ق)، *قاموس الرجال*، تحقيق: جامعه مدرسين، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه قم، اول.
٢١. الجرجاني، عبدالله (١٤٠٩ق)، *الكامل*، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، بيروت، دارالفكر، سوم.
٢٢. الجواهري، محمد (١٤٢٤ق)، *المفيد من معجم رجال الحديث*، قم، مكتبة المحلاتي، دوم.
٢٣. جوهرى، احمد (١٣٨٧ش)، *مقتضب الأثر في النض على الأئمة الإثني عشر*، تهران، مؤسسة البعثة / كنگره، اول.
٢٤. حائري، محمد بن اسماعيل (١٤١٦ق)، *منتهى المقال فى أحوال الرجال*، قم، آل البيت عليه السلام، اول.
٢٥. الحر العاملي، محمد بن الحسين (١٣٨٠ش)، *الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة*، تحقيق: مشتاق المظفر، قم، دليل ما، اول.
٢٦. الحر العاملي، محمد بن الحسين (١٣٨٤ق)، *الجواهر السنية*، نجف اشرف، النعمان.
٢٧. حر عاملي، محمد بن حسن (١٤٢٥ق)، *إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، بيروت، اعلمى، اول.
٢٨. الحراني، أحمد بن عبدالحليم (١٤٠٦ق)، *منهاج السنة النبوية*، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، بي جا، مؤسسة قرطبة، اول.
٢٩. حلي، حسن بن سليمان بن محمد (١٤٢١ق)، *مختصر البصائر*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، اول.
٣٠. حلي، حسن بن علي بن داود (١٣٨٣ق)، *رجال ابن داود*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
٣١. حلي، حسن بن يوسف (١٣٨١ق)، *خلاصة الأوقال*، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحيدرية، دوم.
٣٢. الحموي الشافعي، ابراهيم بن سعد الدين (١٤٠٠ق)، *فرائد السمطين*، بيروت، مؤسسة المحمود، اول.
٣٣. خوارزمي، موفق بن احمد (١٤٢٣ق)، *مقتل الحسين عليه السلام*، قم، انوار الهدى، دوم.
٣٤. الذهبي، ابن حجر (١٩٧١م)، *لسان الميزان*، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، دوم.
٣٥. الذهبي، محمد بن احمد (١٩٩٧م)، *المغنى فى الضعفاء*، تحقيق: أبى الزهراء حازم القاضى، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.

٣٦. الذهبي، محمد بن احمد (١٩٨٧م)، تاريخ الإسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، اول.
٣٧. الذهبي، محمد بن احمد (١٣٧٤ق)، تذكرة الحفاظ، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
٣٨. الذهبي، محمد بن احمد (١٤١٣ق)، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و علي أبو زيد، بيروت، مؤسسة الرسالة، هفتم.
٣٩. الذهبي، محمد بن احمد (١٩٦٣م)، ميزان الاعتدال، تحقيق: علي محمد البجاوي، بيروت، بي نا.
٤٠. ساعدى، حسين (١٤٢٦ق)، الضعفاء من رجال الحديث، قم، دار الحديث، اول.
٤١. سبحانى، جعفر (١٤١٤ق)، الملل والنحل، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
٤٢. شافعى، ابراهيم بن سعد الدين (١٤٠٥ق)، فرائد السمطين، بيروت، مؤسسة المحمود، اول.
٤٣. شافعى، محمد بن طلحه (١٤١٩ق)، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، بيروت، البلاغ، اول.
٤٤. شبيرى زنجانى، سيد موسى (١٤١٩ق)، كتاب نكاح، قم، مؤسسه پژوهشى راي پرداز، اول.
٤٥. شوشترى، محمد تقى (١٤١٥ق)، قاموس الرجال، قم، جماعة المدرسين، دوم.
٤٦. الطبرانى، سليمان بن احمد (١٤١٣ق)، الدعاء، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.
٤٧. الطبرانى، سليمان بن احمد (١٩٩٦م)، مسند الشاميين، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى، بيروت، الرسالة، دوم.
٤٨. الطبرانى، سليمان بن احمد (١٤٢٧ق)، معجم الكبير، بي جا، بي نا، اول.
٤٩. الطبسى، محمد جعفر (١٤٢٥ق)، رجال الشيعة فى أسانيد السنة، بي جا، پاسدار اسلام / مؤسسة المعارف الإسلامية، اول.
٥٠. طوسى، محمد بن حسن (١٣٩٥ق)، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران، اسلاميه، سوم.
٥١. طوسى، محمد بن حسن (١٤١٤ق)، الأمالى، قم، دار الثقافة، اول.
٥٢. طوسى، محمد بن حسن (١٤١١ق)، الغيبة للحجة، قم، دارالمعارف اسلامى، اول.
٥٣. طوسى، محمد بن حسن (١٤٢٥ق)، الفهرست، قم، كتابخانه محقق طباطبائى، اول.
٥٤. طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٧ق)، تهذيب الأحكام، تهران، دارالكتب الإسلامية، چهارم.
٥٥. طوسى، محمد بن حسن (١٤٢٧ق)، رجال، قم، جامعه مدرسين، سوم.
٥٦. العسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٩٩٥م)، تقريب التهذيب، تحقيق: مصطفى عبدالقادر، بيروت، دارالكتب العلمية، دوم.
٥٧. العسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٤٠٤ق)، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر، اول.

٥٨. العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر (١٤٠٨ق)، *مقدمة فتح الباري*، بيروت، دار إحياء التراث العربي، اول.
٥٩. العقيلي، ناظم (١٤٣٢ق)، *انتصار اللوصية*، بي جا، طبعة محققة و مزيدة، دوم.
٦٠. قندوزي، سليمان بن ابراهيم (١٤٢٢ق)، *ينابيع الموده*، قم، اسوه، دوم.
٦١. كشي، محمد بن عمر (١٤٩٠ق)، *رجال*، محقق و مصصح: مصطفى، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
٦٢. مامقاني، عبدالله (١٤٣١ق)، *تنقيح المقال في علم الرجال*، قم، آل البيت عليه السلام، اول.
٦٣. مجلسي، محمد باقر (١٤٠٣ق)، *بحار الأنوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء، دوم.
٦٤. المزي، يوسف بن الزكي (١٤١٣ق)، *تهذيب الكمال*، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، اول.
٦٥. المغربي، توفيق (١٤٣٤ق)، *دلائل الصدق*، بي جا، بي نا، اول.
٦٦. موسوي خويي، سيد ابوالقاسم (١٣٧٢ش)، *معجم رجال الحديث*، قم، مركز نشر الثقافة الاسلاميه، پنجم.
٦٧. مهدوي، يونس (١٣٩١ش)، «ابوسعيد سجزي و جامع شاهي»، *مجله تاريخ علم*، دوره ١٠، شماره ١.
٦٨. نجاشي، احمد بن علي (١٣٦٥ش)، *رجال*، قم، جامعه مدرسين، ششم.
٦٩. نجاشي، احمد بن علي (١٤١٦ق)، *فهرست اسماء مصنفى الشيعة*، قم، جامعه مدرسين، پنجم.
٧٠. النمازي، الشيخ علي (١٤١٤ق)، *مستدركات علم رجال الحديث*، تهران، حيدري، اول.
٧١. نوبختي، حسن بن موسى (١٤٠٤ق)، *فرق الشيعة*، بيروت، نشر دارالاضواء، دوم.
٧٢. النيسابوري، محمد (١٤١١ق)، *المستدرک على الصحيحين*، تحقيق: عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، اول.
٧٣. واقدى، محمد بن سعد (١٣٨٢ش)، *طبقات الكبرى*، ترجمه: محمود مهدوي، تهران، انتشارات فرهنگ و انديشه، اول.